داستان زال و رودابه

شریفی، شهلا

داستان زال و رودابه،مهم‏ترین داستان عاشقانه‏یی‏ست که حکیم‏ طوس در اثر حماسی خود شاهنامه به نظم کشیده،زیرا حاصل این ازدواج‏ به دنیا آمدن قهرمان بزرگ شاهنامه یعنی«رستم»است.رستم‏ اسطوره‏ی ایرانیان،مدافع سرسخت ایران و نیکوترین مردم شاهنامه‏ است.اسطوره‏یی که تقریبا از ابتدای اثر با شروع داستان«زال و رودابه» حضور فعال دارد و تا آخر به بهترین شکل،نقش خود را ایفا می‏کند.حتا نبرد بین او و سهراب نیز حکایتی‏ست که با تعبیر وطن‏پرستانه چهره‏یی‏ وجیه اما غمناک می‏یابد.

جوان مردی،عزّت نفس،شجاعت،برخورد با سختی‏ها،جنگیدن با دیو که نمادی از مبارزه با نفس امّاره است و به عبارت مختصر،انسان کامل‏ با همه‏ی فضایل اخلاقی که مورد عنایت همه‏ی انسان‏های دنیاست و گم کرده‏ی فرزند آدم در چهره‏ی رستم نمود پیدا می‏کند.بدیهی‏ست‏ به‏وجود آمدن چنین شخصیتی از هر جهت باید نمونه باشد.رستم از مادری غیرایرانی و زیبارو به نام«رودابه»و پدری پهلوان و خوش‏نام و ایرانی به نام«زال»متولد می‏شود و شاید این حکایت نمادی باشد برای‏ وحدت نسل بشر و سیر دوگانگی‏ها به سوی وحدت و یگانگی.حسّ‏ ملی‏گرایی قدرتمندی که بر فضای کل اثر حاکم است بیانگر قانون آفرینش‏ و فرمان یزدان است که باید حق حاکم باشدو دیو مقهور.ایران سرزمین‏ انسان‏های پاک و نژاده است با فرهنگ غنی و برتر و در کشاکش پاکی و پلیدی و نزاع زیبایی و زشتی،سرافراز میدان است و پیروز نبرد.و این‏جاست که می‏بینیم حاصل این ازدواج موهبتی الهی‏ست که شامل حال‏ ایرانیان می‏شود.رستم با این که به هر دو طرف(پدر و مادر)به یک نسبت‏ می‏رسد؛اما همیشه جانب ایرانیان را نگاه می‏دارد.

انگیزه‏ی ایران‏پرستی به ظاهر و حق‏پرستی در باطن،در سرتاسر شاهنامه به چشم می‏خورد.رستم حاصل عشق است.بی‏گمان مولودی‏ که از رابطه‏ی عاشقانه پا به عرصه‏ی گیتی می‏گذارد،اثر گذارتر و سالم‏تر از مولود نفرت است و عشق که اصلی‏ترین سرمایه‏یی پیشرفت در جهان‏ هستی‏ست،باید به بهترین شکل راه خود را طی کند.عشق‏های فطری‏ باید به عشق‏های بزرگ‏تری ختم شود و الاّ تاثیری در سرنوشت بشر نمی‏گذارد؛چون همه‏ی انسان‏ها از این عشق به‏طور ذاتی و غریزی‏ برخوردارند،پس به تنهایی ارزش مطرح شدن ندارند.

حکیم ابو القاسم فردوسی به حکمت این نکته وقوف کامل دارد.لباس‏ بحر متقارب را که مخصوص داستان‏های حماسی‏ست،بر تن‏

شهلا شریفی‏ کارشناس ارشد ادبیات دانشگاه آزاد سنندج‏ دبیر زبان و ادبیات فارسی-تهران

داستان‏هایش می‏پوشد و زیباترین داستان‏های عاشقانه را می‏آفریند و این‏گونه صلابت حماسه که درون‏مایه‏ی اصلی کار اوست،با لطافت‏ عاشقانه درهم آمیخته می‏شود و حتا در بیان عاشقانه و توصیف رابطه‏ی‏ بسیار نزدیک عاشق و معشوق زبان حماسه حاکم است.عشق و حماسه‏ معجونی شیرین ساخته‏اند که هیچ کدام بدون دیگری میل به بقا ندارد. عشق بدون حماسه جان نمی‏گیرد و حماسه بزرگ‏ترین رویای عاشقانه‏ی‏ انسان است.تا آن‏جا که می‏توان بر این‏گونه داستان‏ها نام«حماسه‏های‏ عاشقانه»نهاد.داستان‏هایی که با عشق شروع می‏شود و برای بقا و به ثمر نشستنش باید حماسه آفرید.

به نظر می‏رسد،آن‏چه از بیان این‏گونه حکایت‏ها برای فردوسی‏ اهمیت دارد،نتیجه‏ی آن‏هاست؛یعنی گذر از یک عشق طبیعی و فطری‏ که البته به سختی انجام می‏گیرد و رسیدن به عشقی بزرگ‏تر و مقدس‏تر به‏نام وطن.پس حاصل ازدواج‏های شاهنامه باید گامی باشد در جهت‏ قدرت‏مندتر شدن قوم ایرانی.بنابر این در ازدواج زال و رودابه،رستم و تهمینه و بیژن و منیژه با این‏که یک طرف پیوندها ایرانی‏ست و طرف‏ مقابل غیرایرانی،همیشه به نفع ایرانیان تمام می‏شود.ادغام در جهت‏ اقتدار مردان که همیشه مظهر قدرت‏اند،ایرانی هستند و نقش‏ تصاحب‏کننده دارند و آن زمان که از شدّت عشق بی‏تاب می‏شوند، غرورشان پابرجاست.ضعیف برخورد نمی‏کنند.جالب‏تر این‏جاست که‏ طرف مقابل برای تصاحب‏شدن بیش‏تر تلاش می‏کند،پس ایرانی در عین‏ عاشق بودن،معشوق است،با شخصیتی که ارزش دوست داشتن دارد.

این اعتلا به حدّی‏ست که طرف مقابل که خود نیز اصیل و نژاده است، در برابر همه‏ی مشکلات می‏ایستد.سرزنش‏ها،دورشدن از تاج و تخت‏ شاهی و حتا بیم کشته‏شدن را با همه‏ی وجود می‏پذیرد،چون خواهان‏ فرزندی از نژاد پهلوانان ایرانی‏ست.این تمایل در تربیت فرزند آشکار می‏شود و فرزند مشترک،عاشق ایران است و به سوی خاندان پدر تمایل‏ دارد.فرزندان همیشه والد قدرت‏مندتررا به عنوان الگو برمی‏گزینند؛پس‏ ایران مظهر اقتدار است.

به خاطر احساس وطن‏دوستی که سراسر شاهنامه را در برگرفته،بیان‏ این عشق‏ها،نه چون عشق‏های رایج در ادبیات غنایی ماست و اگر مخالفتی در راه این وصل وجود دارد،از سوی ایرانیان به‏خاطر نگرانی‏ست‏ از تضعیف ایران و نگریستن به آینده‏ی دور و از سوی تورانیان به‏دلیل‏ برانگیخته شدن خشم ایرانیان است و نگریستن به حال.به‏همین دلیل در ازدواج زال و رودابه،مهراب کابلی با وجود اعتقاد قلبی نسبت به زال‏ مخالفت می‏کند و می‏گوید:

چنین گفت مهراب کای ماهروی‏ سخن هیچ با من به کژّی مگوی‏ چنین خود کی اندر خورد با خرد که مر خاک را باد فرمان برد؟ مرا دل بر این نیستی دردمند اگر ایمنی یافتی از گزند ز زال گران‏مایه،داماد به‏ نباشد همی،داند از که و مه‏ که باشد که پیوند سام سوار نخواهد از اهواز تا قندهار؟

اما سام پدر زال از نتیجه‏ی ازدواج بیم دارد و می‏گوید:

از این مرغ پرورد و آن دیوزاد چه‏گونه بزاید؟چه باشد نژاد؟

نگرانی منوچهر شاه ایران نیز از این‏گونه است:

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ‏ ز مهراب و دستان سام سترگ‏ ز پیوند مهراب و از مهر زال‏ و زان هر دو آزاده‏ی ناهمال‏ منوچهر از این کار پر درد شد ز مهراب و دستا پر آزرد شد سخن رفت هرگونه با موبدان‏ به پیش سرافراز شاه ردان‏ چنین گفت با بخردان شهریار که بر ما شود زین،دژم روزگار چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ‏ برون آوریدم به رای و به جنگ‏ فریدون ز ضحاک گیتی بشست‏ بترسم که مهراب زان تخم رست‏ نباید که بر خیره از عشق زال‏ نهال سرافکنده گردد همال‏ چو از دخت مهراب و از پور سام‏ برآید یکی تیغ تیز از نیام‏ به یک‏سو نه از گوهر ما بود چو تریاک با زهر همتا بود و گر تاب گیرد سوی مادرش‏ ز گفت بد آکنده گردد سرش‏ کند شهر ایران پرآشوب و رنج‏ بدو بازگردد مگر تاج و گنج

و وقتی از اندیشه‏ی خود به نتیجه نمی‏رسند،از موبدان نظرخواهی‏ می‏کنند و البته خواست خدا،مقدّم بر همه‏ی خواست‏هاست.سام بعد از اندیشه‏ی فراوان روی نیاز به درگاه بی‏نیاز می‏آورد:

سرش گشت از اندیشه‏ی دل گران‏ نخفت و نه آسوده گش اندر آن‏ سخن هرچه بر بنده دشوارتر دلش خسته زان و تن زارتر گشاده‏تر آن باشد اندر نهان‏ که فرمان دهد کردگار جهان

منوچهر نیز با موبدان که نمایندگان خدا بین مردم‏اند و از تقدیر باخبر، صحبت می‏کند و از آن‏ها راه چاره می‏خواهد.آنان او را به فرمان بردن از خرد دعوت می‏کنند.

ابتدا منوچهر تصمیم می‏گیرد مهراب را نابود و غائله را ختم کند.سام‏ را به نزد خویش می‏خواند و قبل از این‏که سام در خواستش را با شاه در میان‏ بگذارد و از شاه برای ازدواج فرزندش اجازه بگیرد و نظر مثبت موبدان را به‏ او بگوید،شاه دستور حمله به مهراب را می‏دهد.سام سر دور راهی قرار می‏گیرد؛از یک طرف با فرزند پیمان بسته و از سوی دیگر خشم شاه را مقابل خود می‏بیند.اطاعت از شاه مقدّم بر هر چیزی‏ست؛اما پیمان‏شکنی‏ آیین جوان مردی نیست.به دنبال راه چاره می‏گردد.از سوی دیگر سیندخت‏ همسر مهراب از حمله‏ی سام باخبر می‏شود.خود را به سام می‏رساند و او را از کشتار بی‏گناهان برحذر می‏دار و می‏گوید:

از آن ترس،کاو هوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید نیاید چنین کارش از تو پسند میان را به خون ریختن برمبند

سام که خود تمایلی قلبی به جنگیدن ندارد،زال را به نامه‏یی نزد منوچهر می‏فرستد و آن‏چه می‏خواست به عرض شاه برساند(درباره‏ی پیمانی که با فرزند بسته بود و آینده‏ی تابناک وصلت)برای شاه می‏نویسد.شاه با خواندن‏ نامه،ستاره‏شناسان و موبدان را به حضور می‏طلبد،بعد از سه روز:

زبان برگشادند با شهریار که کردیم با چرخ گردان شمار چنین آمد از رای اختر پدید که این آب روشن بخواهد دوید از این دخت مهراب و از پور سام‏ گوی پرمنش زاید و نیک‏نام‏ پدیدار گردد گوی زورمند که نبود چون او زیر چرخ بلند بود زندگانی‏ش بسیار مر هم‏اش زور باشد هم آیین و فر هم‏اش زهره باشد،هم‏اش مغز و یال‏ به بزم و به رزمش نباشد همال‏ کجا باره‏ی او کند موی تر شود خشک هم‏رزم او را جگر عقاب از بر ترک او نگذرد سران جهان را به کس نشمرد یکی برز بالا بود زورمند همی شیر گیرد به خم کمند بر آتش یکی گور بریان کند هوا را به شمشیر گریان کند همه مهر او سوی ایران بود همه سال در جنگ توران بود ز بهر دل شاه ایران‏زمین‏ شب و روز ناساید از روم و چین

شاه از شنیدن این سخنان‏ خوشحال می‏شود.مراسم ازدواج مطابق‏ آیین و رسم انجام می‏شود.

سام و زال به سوی خانه‏ی مهراب‏ در کابلستان می‏روند و سام بعد از دیدن‏ روی عروس به‏خاطر این انتخاب‏ شایسته به داماد تبریک می‏گوید و سپس:

بفرمود تا رفت مهراب پیش‏ ببستند بندی به آیین و کیش‏ به یک تخت‏شان شاد بنشاندند عقیق و زبرجد برافشاندند

مراسم جشن و سرور در همه‏ی‏ شهر برپا می‏شود.بعد از تمام شدن‏ مراسم و یک ماه شادی،سام به سیستان‏ برمی‏گردد.

یک هفته بعد زال نیز به همراه‏ نوعروس،کابل را به‏سوی وطن ترک‏ می‏کند.سام کارهای خود را به زال‏ واگذار می‏کند و از این به بعد داستان‏ قهرمان بزرگ شاهنامه«رستم»آغاز می‏شود.

بازسازی وطن

حمید سبزواری

بهار را دل من پرترانه می‏خواهد برای خنده،لب من بهانه می‏خواهد به بازسازی میهن،بیا کمر بندیم‏ که عندلیب چمن،آب و دانه می‏خواهد نهال نهضت ما،تا گل آورد به چمن‏ فراغتی-که برآرد جوانه-می‏خواهد زبان ز نغمه‏ی بیگانگی ببند ای دوست‏ که بزم ما سخن دوستانه می‏خواهد. فریب حیله‏ی دشمن مخور که آن مکّار بهانه‏یی پی تاراج خانه می‏خواهد ز فرک تفرقه پرهیز کن که اهریمن‏ فنای ملت ما از میانه می‏خواهد از این طلیعه که لرزد به بام شرق حمید تداوم سحری شادمانه می‏خواهد

دو قصیده به مناسبت فرارسیدن ماه رمضان‏ زنده یاد استاد سید علینقی امین(ابن امین)

آمد بهار روزه و ماه خدا رسید وقت نزول رحمت بی‏منتها رسید گسترده گشت خوان کرم از عطای حق‏ ای روزه‏دار!موسم فضل و عطا رسید ماه صیام با برکت رو به ما نمود این ماه رحمت است که از حق به ما رسید ای روزده‏دار!روزه دهد قلب را جلا هنگام استجابت ذکر و دعا رسید خوابت عبادت است و دعای تو مستجاب‏ اعمال تو به خاک در کبریا رسید ای روزه‏دار!هر نفست را ثواب‏هاست‏ دم برکش و ثواب ببین تا کجا رسید جسم و روان ز روزه شود پاک و باصفا ما را زمان صیقل دل از وفا رسید روزه تو را از آتش دوزخ بود سپر اسپر بگیر وقت نبردت فرا رسید نفس و هوا بکش سر شیطان مهار زن‏ سی روز روزه گیر که حکم خدا رسید از اکل و شرب کم کن و بر بینوا ببخش‏ هنگام دستگیری از بی‏نوا رسید پایان روزه اجر و ثواب تو با خداست‏ یعنی برات مغفرتت برملا رسید افطار ده به خلق تو ای پیرو علی‏ در شأن مرتضی ز خدا هل‏اتی رسید توفیق روزه کن طلب از کردگار خویش‏ وز روزه بین که بر دل و جانت صفا رسید محروم هر که ماند ز غفران حق،شقی‏ست‏ مسعود آن‏که پاک ز جرم و خطا رسید وقت غروب بانگ مؤذّن دهد نشاط افزون‏ترین نشاط به روز جزا رسید الصوم لی پیام خداوند اکبر است‏ قربان آن دل‏ام که بر او این ندا رسید تکریم پیر در مه روزه زیاد کن‏ بر کوچک و صغیر ترحّم روا رسید ارحام را صلا،ده،اکرام کن فزون‏ بر مستمند و مسکین دست تو تا رسید خود را به ماه روزه ببایست ساختن‏ وقت صفا و صدق و زمان جلا رسید چشم و دل و زبان تو و گوش و هوش تو گر روزه نیست،بستن لب از غذا رسید ماه صیام فصل بهار تلاوت است‏ قرآن در این بهار فرود از سما رسید ابن امین به ماه صیام است روزه‏دار فرمان به روزه‏داری ما و شما رسید

ماه روزه‏ به مناسبت فرا رسیدن ماه صیام در سال‏هایی که راه کعبه را بر ما بستند.

ماه روزه،ای مسلمانان،رسید از راه باز شد در رحمت به روی ما ز لطف دوست،باز ماه روزه ماه فیض و رحمت و لطف خداست‏ روزه‏دارانند در روز قیامت سرفراز روزه بهر روزه‏دار از نار دوزخ اسپر است‏ روزه‏دارانند مهمان خدای بی‏نیاز روزه جسم و روح ما را پاک ز آلایش کند خالق محمود را پس بندگی کن چون ایاز روزه،دل را پرجلا سازد به‏سان آینه‏ روزه،دل را می‏کند خلوتگه اسرار و راز با خلوص و معرفت با صدق پاک از حق بخواه‏ تا دهد توفیق روزه مر ترا ای پاکباز روزه‏داری گر تو،از حق،مزد طاعت می‏بری‏ جمله اعمال‏ات شود مقبول حیّ کارساز هر نفس هنگام روزه می‏کشی تسبیح اوست‏ هر دعایت مستجاب است ای عزیز دلنواز آن‏که از غفران حق محروم واماند،شقی‏ست‏ روزه گیر و زین سعادت بر ملک بنگر به ناز ماه روزه ماه قرآن خواندن است و بندگی‏ بندگی کن،روزه گیر و خویش را انسان ساز وقت افطار است هنگام سرور و انبساط مزد روزه با خداوند است ای اهل نیاز مر بزرگان را نما تکریم از بهر خدا کن ترحّم بر صغار و رخش طاعت را بتاز بینوا را بر سر خوانت نشان،افطار ده‏ فکر عقبی باش کاین راهی‏ست دشوار و دراز روزه‏ی خاص آن‏که اعضای تو باشد روزه‏دار روزها می‏باش صائم،شام قائم در نماز کردگارا خواهد از ذات شفا ابن امین‏ هو طواف کعبه را امسال در شهر حجاز.